



عکاسی مفهومی

گرد آورنده : نیما نیک نژاد

Conceptual photography عکاسی مفهومی , آشنایی با

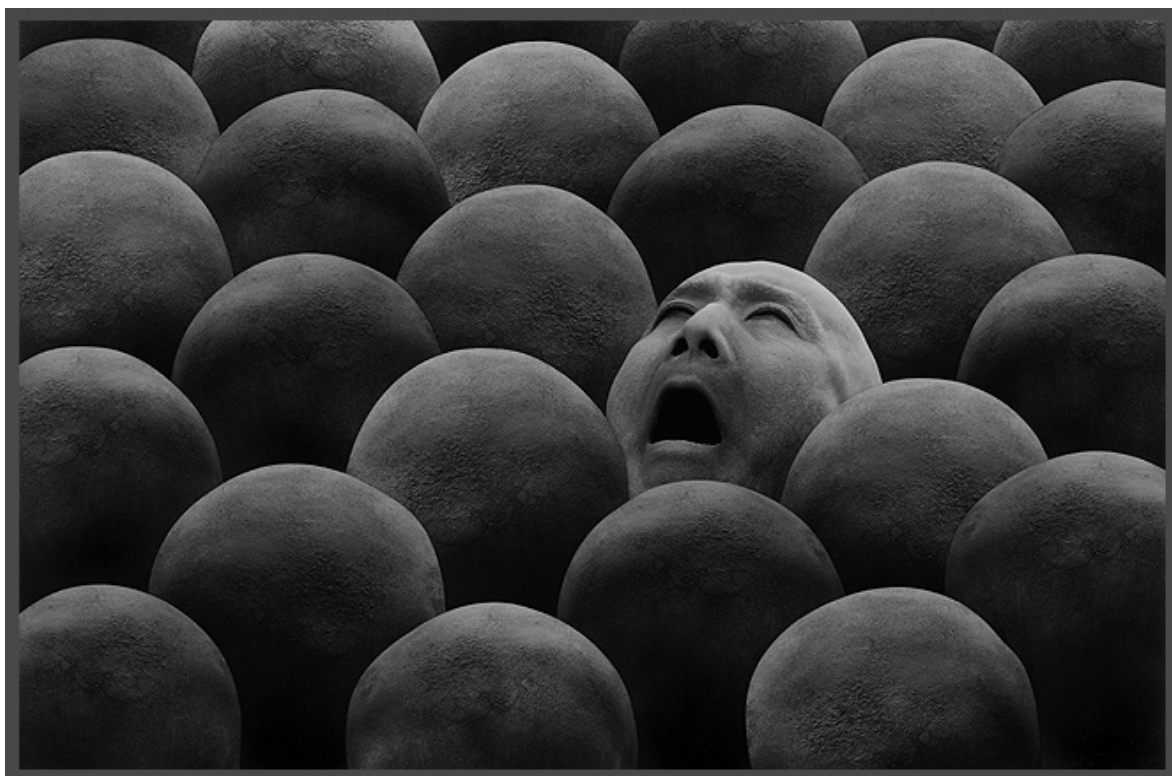


عکس مفهومی یا Conceptual به عکسی گفته می‌شود که هدف عکاس از آن، معمولاً بیان مفهومی خاص با کمک عناصر تصویر است. عکس مفهومی باید بیننده را به تفکر وا دارد. عکس‌های همه دسته‌های عکاسی می‌توانند در صورت القای مفهومی خاص به بیننده در این دسته نیز قرار گیرند. در این صورت عکاسی وقتیکه با خلاقیت و رگه‌هایی از طنز همراه شود می‌تواند جذاب‌تر و الهام بخش‌تر شود. این عکسها باید برای تمام عکاسان تیزبینی که سعی خود را برای گرفتن عکس‌های استثنائی می‌کنند، بارزش باشد. عکاسان این عکس‌های برجسته را با تمام تلاش، تخیل و خلاقیتشان گرفته اند تا به ما فرصت دیدن شگفتی‌های عکاسی را از چشمان خلاقانه شان بدهند

عکاسی مفهومی یک فرم پیشرفته تر از ابزار احساسات هنرمندانه است که عکاسی را در زمره هنرهایی مانند نقاشی، شعر، موسیقی و ... در می‌آورد.

"میشا گوردین"





عکس از misha gordin:



عکس از misha gordin:



دورترین سابقه عکاسی مفهومی به اوایل قرن بیستم (۱۹۱۷) زمانیکه که آلفرد اشتیگلitz Alfred Stieglitz از یک اثر مفهومی (آبریزگاه) ساخته مارسل دوشان برای نمایشگاهی در نیویورک عکاسی کرد بر می گردد. (اثر تجسمی اصلی مفقود شده اما عکس اشتیگلitz هنوز باقی مانده و به عنوان یک اثر هنری مستقل شناخته می شود).



Photograph of Duchamp's Fountain ۱۹۱۷

اما در دهه ۶۰ همزمان با ظهور ویدئو آرت ، رواج بکارگیری دوربین توسط هنرمندانی به مانند ریچارد لانگ و دنیس اپنهایم جهت ثبت و توصیف آثار هنری آن دوران که اغلب ظاهری سرد و بی روح داشتند خاستگاه این سبک از عکاسی شد . نیت آنها ساده بود ، خلق تصاویری واقع بینانه از آثار هنری بطوری که تا حد ممکن مستند باشند. این روح واقعی عکاسی بود و همان ظرفیت غیر قابل تغییر عکاسی است که همه چیز را چنانچه که هست نشان می دهد و این سر منشا این تفکر در بین هنرمندان گردد که دوست داشتند باور کنند این تجسم آثار هنری در عکاسی است.

عکاسی مفهومی چیست؟

آیا عکاسی مفهومی برای بسیاری از ما یک قسمت اسرارآمیز از بدنه اصلی عکاسی است؟

در یک عکس مفهومی ، مفهوم چه معنایی می تواند داشته باشد؟

آیا عکاسی مفهومی از سایر شاخه های عکاسی جدا افتاده و در برج عاج خود جا خوش کرده یا این قسم از عکاسی بصورتی غیر قابل تشخیص و مبهم با سایر قسمت های این هنر ادغام شده؟



این بحث کوششی برای شفاف کردن این معنا از طریق جستجو در مفهوم ، موضوع ، شرح و استفاده از نمادها و زیباییشناسی در این شاخه از هنر عکاسی است.



در عکاسی مفهومی ، مفهوم در عکس اولین موضوعی است که باید به آن پرداخته شود .یک عکاس مفهومی تلاش می کند که قسمتی از پیام خود را به مخاطب منتقل کند این پیام می تواند یک جهت دادن سیاسی باشد یا تفسیر اجتماعی و حتی می تواند یک حس برانگیخته درونی و مبهم از احساسات فرو خفته مان باشد .تا این جا قضیه ، داستان مانند هنرهای انتزاعی است ولی بعد از آن عکس مفهومی تصویر یک نمود صریح و بی پرده از خود مفهوم نیست بلکه یک بیان کلی از ایده اصلی می باشد.



استفاده از سمبلها

عکاسی مفهومی به درستی از سمبلها برای بیان مفهوم استفاده می کند. حرکت ، حالت و فرم سوژه و یا همه چیزی که عکاس می خواهد در پیامش لحاظ کند در این نوع عکاسی دیده می شود. سمبلها همیشه حضور قدرتمندی دارند ، از سرخی مهیج روژ لب به نشانه خون سرخ رنگ جاری در رگها تا سبزی لجن زار به نشانه سبزی اسکناسهای پول!



البته یک مشکلی که برای هر عکاس مفهومی پیش می آید اینست که درک مفاهیم استفاده شده و حدس زدن معنای آنها برای هر مخاطبی امکان پذیر نباشد. در نتیجه تلاش جهت درک مفاهیم توسط مخاطب یک چالش مهم برای عکاس مفهومی است.



عکاس مفهومی برای یک عکس معانی ای عینی و یا ذهنی بسیار زیادی قائل است. البته خیلی از عکاسان مفهومی علاقه دارند ادعا کنند تنها و فقط تنها یک مفهوم عینی برای هر عکس وجود دارد و از خلال عکسهایشان صرفنظر از پس زمینه های ذهنی مخاطبان آنها همان یک معنا برای بیننده قابل باز یافت می دانند. گرچه هستند عکاسان مفهومی ای که نیت دیگری در سر دارند آنها می خواهند مخاطب نهایت درک ذهنی خودش را از عکس داشته باشد. آنها می خواهند احساسات زیادی را ایجاد کنند. آنقدر متفاوت و متعدد به تعداد آدمهایی که بیننده آثارشان هستند.



اما واقعا چرا چنین است؟

آفرینش یک تصویر هیجان انگیز که باعث به فکر فرو رفتن بیننده ها می شود و ارتباطی بین خاطرات و تجربیات آنها با احساسات می گردد چرا اینقدر مهم است؟
این سئوالهایی هستند که عکاس مفهومی می خواهد با آثارش به آنها پاسخ دهد.

ترکیب بندی

دو اردوگاه اصلی برای ترکیب بندی در عکاسی مفهومی متصور می باشد:
در یک سو کوششی در ایجاد یک ترکیب بندی کمینه و ایجاد غنای بصری بالا از این طریق.

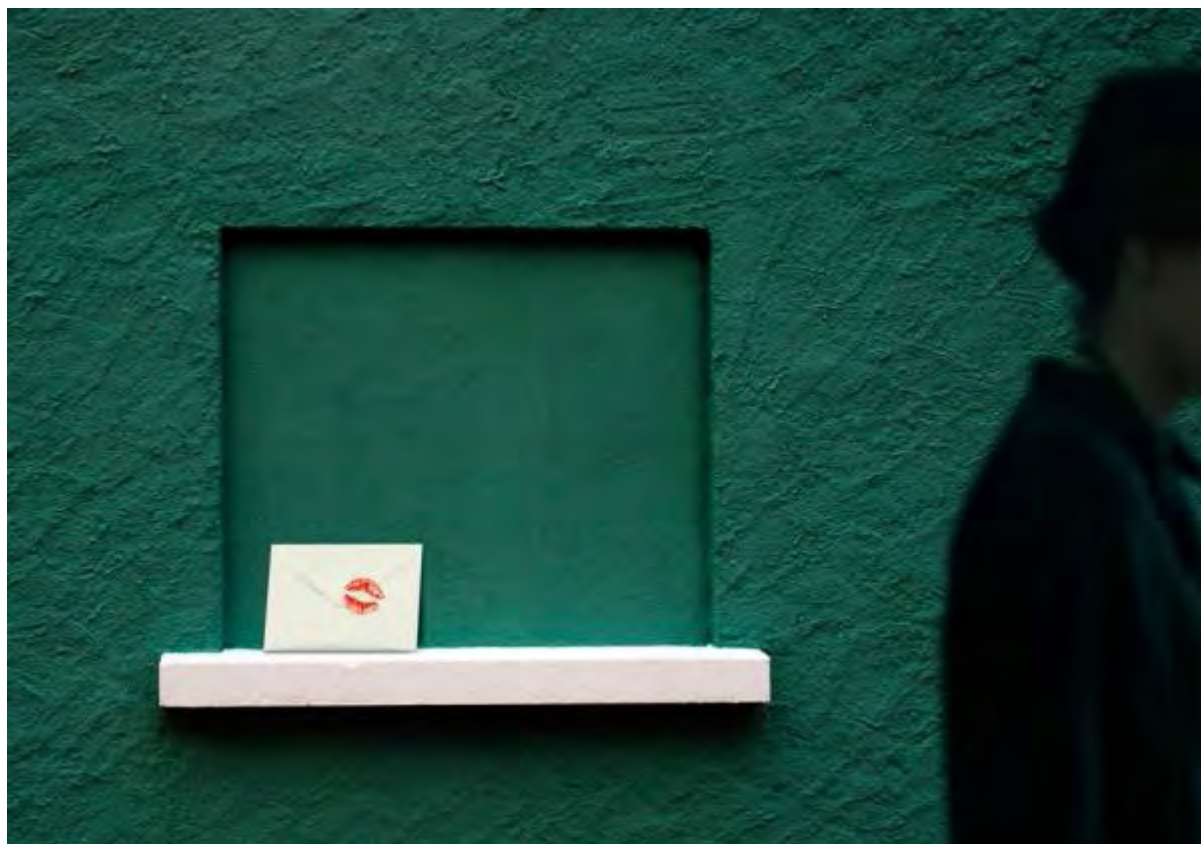
بیشتر عکاسان مفهومی مینیمال ترکیب هایی ایجاد می کنند که فکوس و تمرکز دقیقا بر روی یک سوژه باشد . یک مفهوم منفرد ، که باعث تمرکز بیننده بر روی یک فکر مشخص میگردد. ایده قرار گرفتن سوژه بر روی بکگراند سفید پاکیزه بخاطر همین منظور است: یعنی پرهیز از مخشوش شدن ایده اصلی.



در سویی دیگر کمی پیچیدگی وجود دارد. این هنرمندان کسانی هستند که مکانهای شلوغ و تعدد سوژه را بر می‌گزینند که اغلب فاقد تمرکز بر روی سوژه ای واحد است. ترجیحا هر سوژه ، هر نماد در این مکانها یک نقشی برای دیگری بازی می کند خلق چشم اندازهای وسیع از ایده های که در عین حالی که پیام کلی ای را توصیف می کنند ولی هنوز بشدت خاص و یکه هستند.

زیبائی شناسی تعداد بسیار زیاد از عکاسان مفهومی کوشش نمی کنند که حتما آثارشان زیبا باشد و یا حتی الزاما به چشم زیبا بیاید. عکاسی مفهومی می بایستی ساده باشد یا حتی در برخی موارد عمدا زشت ارائه می شود تا ایده از خلال تصاویر بیان شود. تعداد زیادی از عکاسان مفهومی تلاش دارند تصاویر تا حد ممکن طبیعی بنظر آید بطوری که حواس بیننده از ایده اصلی عکس منحرف نشود که

در اصل نیت و خاستگاه اولیه این نوع از عکاسی هم است. در قسمت بعد تعدادی از تکنیک های ابتدایی در خلق تصاویر مفهومی را با هم مرور خواهیم کرد.

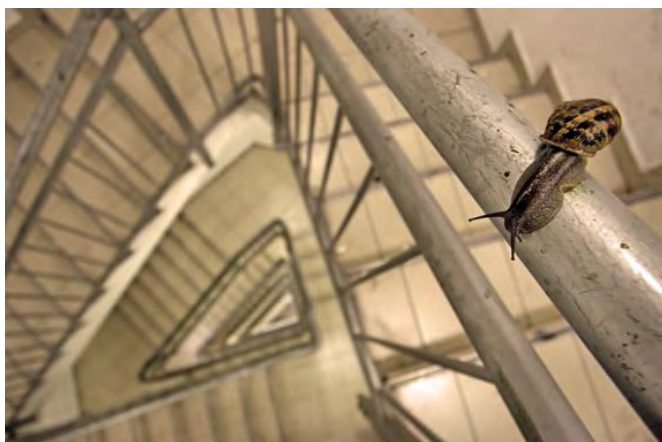


پس از آنکه مدرنیسم در نیمه های دهه ۱۹۶۰ به پایان عمر خود نزدیک شد. هنرمندان سعی کردند، با تلفیق بقایای آن و فلسفه، ایده و اطلاعات نوین به بیان اندیشه های خود پردازند بدینسان هنر مفهومی (Conceptual Art) متولد شد. هنرمندان هنر مفهومی به شیوه های مختلف اینستالیشن (installation)، مینی مالیسم

(minimalism)، پرفرمانس (performance) و هپنینگ (happening) سعی کرده اند آنچه را هنرمندان پاپ آرت بدون نظریه پردازی هنری و به صورت آشفته مطرح کردند با زیبایی شناسی متناسبی معنی کنند.



آنها در واقع چپستی و طبیعت هنر را به روشی صریح و با توسل به ارائه مفاهیم اشیاء به شکلهای مختلف، معرفی لغوی و توضیحات نوشتاری مورد پرسش قرار می دهند بدون آنکه به شکل ذهنی و صورت خیالی اثر اهمیت دهند. در آثار هنر مفهومی رابطه هنرمند، اثر هنری و مخاطب دگرگون می شود. به این ترتیب اثر مفهومی محاکات طبیعت و صورتهای گوناگون آن نیست،



بلکه هنرمند با اتکاء به منطق فردی خویش از امکانات زبان و بیان مستقیم در طبیعت و در زندگی بهره می گیرد و در بسیاری از موارد علاوه بر چستی اشیا ، واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و تکنولوژی موضوع کار او را تشکیل می دهد. در این رابطه مخاطب و گاه خود هنرمند بخشی از کلیت و شکل اثر هنری و مفهوم آن به شمار می آید نسل هنرمندان پس از جنگ جهانی عمدتاً با جسارتی جنون آمیز، آثاری خلق کردند که علاوه بر ظاهر ساختن سیر منطقی تحولات هنر مدرن، اضمحلال و بن بست آن را نیز نشان داد. با ظهور جنبشهای جدید هنری پس از دهه ۱۹۶۰ شکل و مضمون اثر هنری و رابطه اش با انسان و طبیعت مجدداً مورد پرسش قرار گرفت و هنرمندان از آخرین دستاوردهای تکنولوژیک برای بیان مفاهیم و موضوعات هنر خود بهره گرفتند

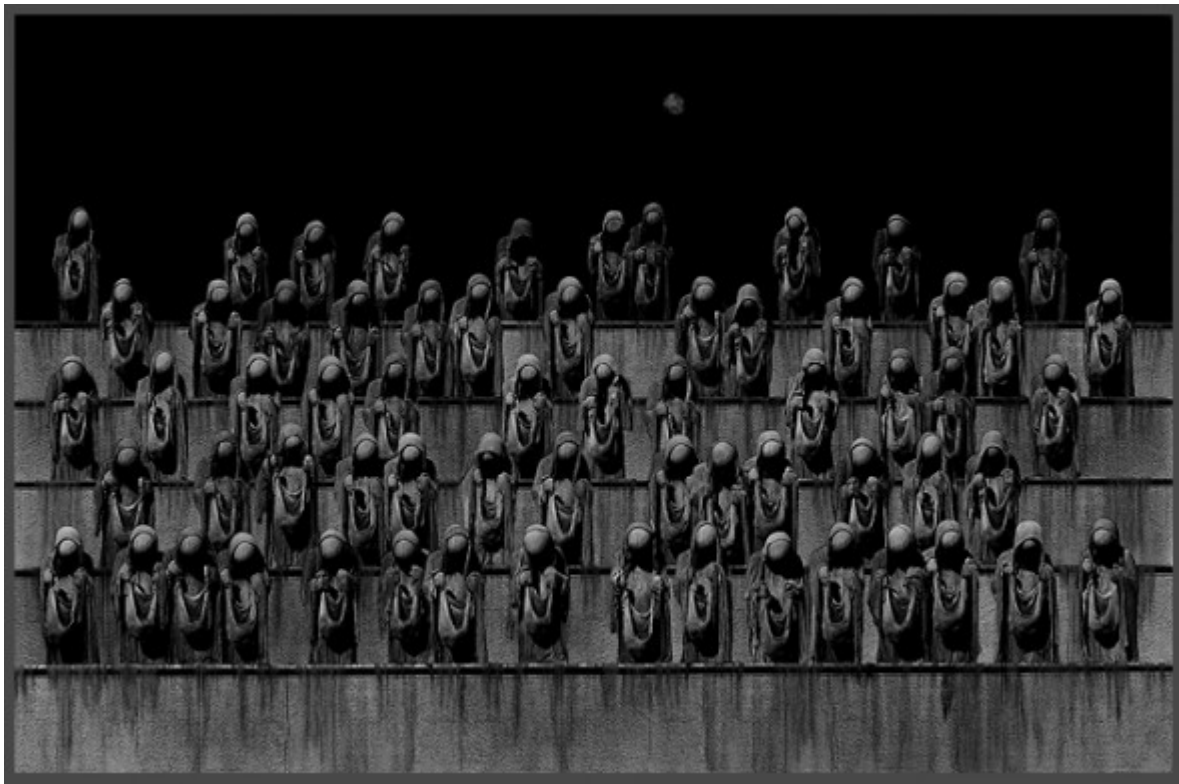


میشاگوردین (Misha gordin) در سال ۱۹۴۶ و اولین روز پس از جنگ جهانی دوم در یک جمعیت روسی زبان بنام ریگا (Riga) در لتونی (Latvia) بدنیا آمد. او بعنوان یک مهندس پرواز دوره

ی تخصصی دید اما بعنوان طراح وسایل جلوه های ویژه در ریگا استودیوموشن (Riga studio motion) پرداخت.

او درباره ی این دوره می گوید: در آن زمان هنر رسمی کشور رئالیسم اجتماعی بود و من اهمیت چندانی به آن نمی دادم اطلاعات در مورد هنر مدرن غربی به سختی در دسترس بود و دانش من بسیار محدود.

او در سال ۱۹۷۲ اولین تصویر خود را خلق کرد و در سال ۱۹۷۴ پس از سالها درگیری با کومونیستها، کشورش را به مقصد آمریکا ترک نمود اما بسیاری از مشاهیر روسیه مانند داستایوفسکی و فیلم سازانی چون تارکوفسکی و پاراجانوف در کارهای او تأثیری جاودانه داشته اند.



میشاگوردین در خلق آثارش سعی بر آن داشته است که تأثیرات بجای مانده از جنگ و حکومت کومونیستی روسیه را به تصویر بکشد و مجموعه هایی که او کار کرده است تحت عناوین سایه های خیال (shadow of the dream)، فریاد (shout) ، جمعیت (crowd) ، شک (doubt) ، سال غم (year of Grift)، سال پیروزی (year of Victory) و همه این تأثیرات مخرب دوران جنگ و سردی و سیاهی کومونیست روسیه را به خوبی نشان می دهد.



او می گوید: من عکاسی را هنگامی که ۱۹ ساله بودم آغاز کردم و تمایل زیادی به ایجاد مناظر و سبک خاص خودم داشتم من بدنبال راهی برای ابراز افکار و دریافتهای شخصی خودم بودم تا آن را بوسیله عکاسی نشان دهم. یکسال بعد بر من آشکار شد که دوست دارم از مفاهیم (concept) عکاسی کنم. در تمام این سالها که به خلق صحنه های مفهومی مشغول بودم سعی کردم تا می توانم آنها را طبیعی و رئالیستی جلوه دهم. بتدریج توانایی من در تکنیکها افزایش یافت و به من این امکان را داد که افق خود را گسترش دهم اما این قسمت مهم روند نبود، یک مفهوم ضعیف حتی اگر با بهترین تکنیک اجرا شود یک عکس ضعیف ایجاد می کند. آیا من دوربینم را به سوی جهان خارج نشانه گرفته ام یا آنرا به سوی روح خود گرفته ام؟ آیا من از حقایق موجود عکس می گیرم؟ یا از دنیایی که خودم ساخته ام که بسیار حقیقی است اما وجود ندارد. توجه به این دو مطلب برداشت متفاوتی به ما می دهد



به نظر من عکاسی مفهومی (conceptual photography) یک فرم پیشرفته تر از ابزار احساسات هنرمندانه است که عکاسی را در زمره هنرهایی مثل نقاشی، شعر، موسیقی و در می آورد و ذوق و قریحه دید ادراکی خاصی را بکار می گیرد این ایده که عکسها را دستکاری و تغییر دهیم کار تازه ای نیست. در واقع همه عکسها تا حدودی دستکاری می شوند. قدرت واقعی عکاسی یعنی وقتی که عکس تغییر یافته، به عنوان یک واقعیت موجود به نظر آید اما عکسی که به طور مشخص دستکاری در آن مشخص باشد از شناخت نادرست عکاس نشأت می گیرد که به صورت یک حقه جلوه می کند. در ناخودآگاه ما این تصور وجود دارد که هر چه با دوربین عکاسی گرفته شد باید وجود داشته باشد. او می گوید: از ابتدا که من به عکاسی ادراکی روی آوردم بیشتر عکسهای من در مورد حضور مناظر شخصیت های انسانی بود. پس از آن هر منظره ای خلق کردم در آن

انسان حضور داشت. این تصاویر بازتابی از زندگی شخصی من هستند با ادامه تغییراتش، این تصاویر شخصی هستند. آنها نمایانگر زندگی و دیدگاه من می باشند.

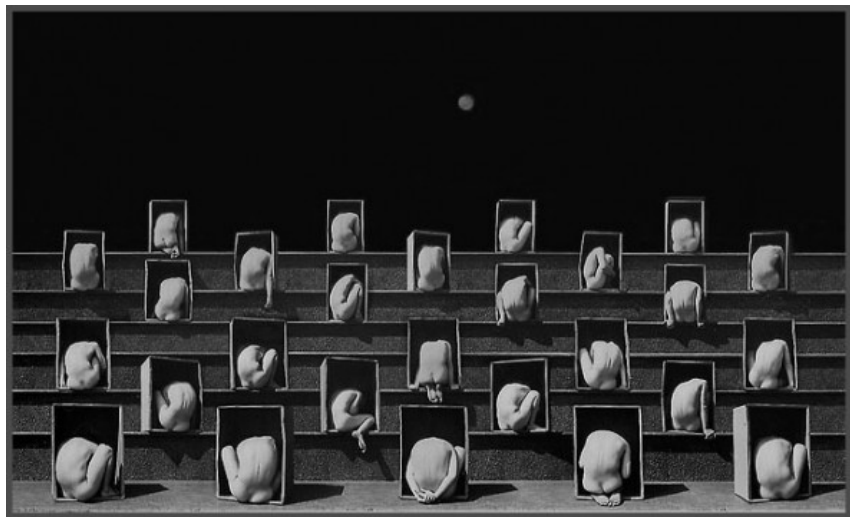
او در پاسخ این سؤال که تصاویر شما بیننده را بیاد تئاتر می اندازد می گوید:

بله من در کارهایم با یک ایده شروع می کنم که در تئاتر به آن متن یا نمایشنامه می گویند و نیاز به یافتن مکان، مدل (هنر پیشه) دارد. تصمیم گیری در مورد نورپردازی و لباسها، کارکردن با لباسها و مدل و تست نه تنها با تئاتر بلکه به فیلمسازی، شعر، نقاشی، مجسمه سازی و موسیقی هم شباهتهایی دارد و همه اینها با یک ادراک یا مفهوم شروع می شود.



میشاگوردین می گوید من با دوربینم نقاشی می کنم بیشتر عکسها اول مثل یک طرح روی کاغذ پیاده می شوند، پس از روزها مطالعه و بررسی و امتحان آماده می شوم که آن را روی بوم خود پیاده کنم و به نظر من عکاسی یک مزیت عمده نسبت به نقاشی دارد

روراستی (حقیقی بودن) ، به نظر من ما در ناخودآگاه می پنداریم که هر چه عکاسی می شود واقعیت دارد و این ابزار مهمی است که بیننده آنچه را می بیند باور کند و اعتقاد پیدا کند هر چه می بیند حقیقی است. هیچکدام از آثار من دیجیتال نیستند راز حرفه ای فقط بدست آوردن ایده است، بقیه کارها مراحل تکنیکی منطقی است، سالها پیش که من روی اولین پیکار کاری ام کار می کردم احتیاج به ترکیبی از سایه های رویایی که بوسیله ابرها بوجود می آمد داشتم و باید روزها منتظر می شدم تا بخت با من یاری کند و ابرهای مناسب را پیدا کنم و گاهی اصلاً موفق نمی شدم اما بعدها فهمیدم وقت کافی برای در انتظار شانس بودن ندارم. فکر می کردم باید راهی باشد که صحنه مورد نظرم را بوجود بیاورم بقیه راه یک باید منطقی برای تحمیل ابرها به زمینه عکس بود. البته روشهای دستی هنوز محدودیتهایی دارد و با تکنیک های دیجیتال نمی تواند رقابت کند، اما من کیفیت درخشان عکاسی دستی را ترجیح می دهم همچنین فکر می کنم دستکاریهای دیجیتال، اصالت و جنبه حقیقی را از عکسها حذف می کند من هنوز می کوشم که عکسهایم را تا حد امکان واقعی کنم. من آدم خوشبینی هستم و به بشریت امیدوار، عشق همیشه آنجا در کنار تنفر غم و شادی وجود دارد.



عکاسی مفهومی



یک مشکلی که برای هر عکاس مفهومی پیش می آید اینست که درک مفاهیم استفاده شده و حدس زدن معنای آنها ممکن است برای هر مخاطبی امکان پذیر نباشد.



در این عکس (بالا) چرخ را نماد زمان قرار دادم و انسانی خمیده در یک بگراند (پشت زمینه) که پوشیده شده از ابرهای بارانی به نوعی میتواند درون مرد باشد_میخواهد که این زمان لعنتی را با تمام توان در اختیار خود در آورد. اما دریغ از اینکه چرخ زمان لنگ است.



منحنی قرار گرفتن این چهار کودک را طوری چیدمان کردم که نگاه تکان دهنده کودک دوم به دوربین و به چشمهای بیننده تمام بدی ها و زشتی های درونمان را در مقابل دیدگانش عریان میسازد!



سرگردانی انسان معاصر همواره دستاویز بسیاری از آثار ادبی و هنری چندسال اخیر می باشد. در این عکس خواستم درماندگی و یأس انسان معاصر، این گونه شکست خورده طبیعت را با نگاهی زیبایی شناسانه به تصویر بکشم. با حداقل امکانات توانستم کاری متفاوت ارائه دهم.